

بیش در آمد

متن فارسی قصه "SUMER QIZI" دختر سومری" ، و متن اصلی جدید، ارائه می شود. نوشته در متن ترکی شعرگونه است. مانند بعضی قصه های فولکلوریک سومری. از خصوصیات خدایان و الهه های سومری، یکی هم این است که رفتارهای معمولی، مثل آدمها، از خود نشان میدهند. " رفتار و نگرش انسان" در رابطه با پدیده های جهان و زندگی، در قصه های سومری، مانند همه افسانه ها، از "سادگی و معصومیت خاصی" برخورداراند، که از فرهنگ مردم همان برهه زمانی ریشه می گیرند؛ و نگاه خاصی ست .

سعی شده این نگاه در قصه " دختر سومری" هم کم و بیش حفظ شود؛ و ایده های کلی فرهنگ سومری، در حد گنجایش قصه، بازتاب یابند. ایده ی نهفته در دیالوگها بیشتر در ارتباط با فرهنگ سومری معنی دارند. برای نمونه، ایده ی دیالوگ زیر گوشه ای از این فرهنگ را نشان میدهد:

**اوتو رفته ، ناننا آمده
به سوی شما خورشید
به سوی ما، ماه آمده .
کلون را برگیر و
در را باز کن
خورشید گفته مهمانش باشیم
باید ارشکیگال را ببینیم.**

در این فرهنگ گفته می شد وقتی خورشید غروب میکند، می رود دنیای زیر زمین را روشن میکند. یا این جمله :
"مهمانانم، به سرزمین ما خوش آمدید... بروید به دیدار مادرم، اما به چشمان کشنده اش نگاه نکنید"...
باور بر این بود که اثرنش-کیگال با نگاهش طرف مقابل را می کشت. و غیره.

چکیده قصه

سرگذشت یک پری آسمانی ست به نام لاما که بخاطر خوردن آب NAM اراده، به ,, زمان و مکان" وابسته می شود، و به زمین سقوط میکند. روی زمین با یک پری دیگر "نانشه" و یک کاتب، NAM ، برای بهبود زندگی جاری تلاش میکنند.

آنها به دنیای مردگان میروند تا سنگ سرنوشت را ببینند. با این امید که زندگی برای همیشه بهتر شود. ولی در می یابند که اراده انسان از اختیار خدایان خارج است. و بهبود زندگی موقتی.

انسان در فرهنگ سومری میداند "قدرت خدایان محدود" است. یک ضرب المثل سومری می گوید: **"قدرت من، قدرت خدایان را تکمیل میکند".**

لاما ، در این زندگی نه آسمانی ست ، نه زمینی . مانند انسان، او شیفته ی دوست خود NAM شده است . اینجا، علاقه آنها به یکدیگر "ظاهراً" هیچ معلوم نیست. معما.

شیفتگی نامریی

راهی ست کج و معوج، و گسترده بر پیش پای .

چیز مهمی که سه دوست، مشترکاً در این راه دارند، " قلباً باهم بودنشان است، و تلاش مورد علاقه، و آزادانه."

" سعی و دوستی." دوستی آزاد و با میل، و کوشش هدفمند جهت بهبود زندگی جاری عمومی. اینجا " شیرینی دوستی"، که بر اساس آزادی و اختیار پدید آمده، شیفتگی را میافریند.

بدون اینکه آنها خود متوجه باشند و احساساتشان را نسبت بهم بیان کنند. "حادثه ی راه" چنین چهره ای دارد. که حس دلباختگی میدهد. عناصر این شیفتگی، را " آزادی، برابری، علاقه به باهم بودن، تلاش برای خوشی فردی و جمعی، نفی سلطه، به یاری اندیشه و اختیار" تشکیل میدهند.

از سوی دیگر، به هم رسیدن آنها غیر ممکن است، دو ماهیت مختلف دارند،... سر انجام لاما تصمیم میگیرد پری بودن خود را رها کند و به انسان تبدیل شود... به انسانی که میداند نوعی حیوان است... عشق ... اینجا " شیرینی دوستی، در چهارچوبه ی اختیار و آزادی و برابری"، نیرویی ست که شیفتگان را به هم وصل میکند.

برخلاف رسم معمول، در " تفکر و هنر"، که همیشه انسان به پری تبدیل میشود، اینجا، پری ست که تصمیم میگیرد انسان شود... انسانی که میداند نوعی حیوان است ... دور از چشم صوفی ها و نیچه ها...

قدرت

"قدرت من، قدرت خدایان را تکمیل میکند."

قدرت من قدرت عمومی را تکمیل میکند.

قدرت از یک یک افراد جامعه بر می خیزد و باید در خدمت آنها هم باشد.

در فرهنگ سومری " نیروها ها و پدیده ها" الهه ها و خدایان خاص خود را دارند. الهه زندگی، کودکان، عشق، رزم، خرد و غیره

تعداد آنها بسیار زیاد است. فنومن تعدد، محدودیت قدرت آنها را نشان میدهد. حتی این رقم بالا هم مشکل قدرت را حل نکرد، انسان ضرورتاً خود را نیز مکمل قدرت خدایان و الهه ها به حساب آورد. به عبارت دیگر " انسان و قدرت اش" مقام " خدایی و الهه گی" پیدا کرد. از این روست که برخی از شاهان سومری مثل " شولگی" خود را خدا نیز میدانستند.

به قول نسیمی شاعر، " حق تعالی انسان اوغلو اوژودور" یا به قول منصور حلاج " انا الحق". بعید نیست که چنین افکاری ریشه در ضرب المثل بالا یا مانند آنها داشته باشد. " **خصلت تمرکز طلبی و سلطه گری انسان، بخصوص انسان مالک**" موجب شد " تعدد نیروها" که خود انسان هم مکمل آنها بود، در یک " خدا"، با خصایل مردانه، و نه در یک الهه، جمع شود. و او به دوره ی تک خدایی پا بگذارد. و بگوید " همه قدرت" از آن خدای یگانه است".

در بعد اجتماعی، بالاخره شاه و روحانیت" هم خود را نماینده ی خدا اعلام نمودند، و قدرت را از آن خود ساختند.

در عصر جدید قدرت در جامعه بین احزاب تقسیم شد. بعد از احزاب هم ایده ی « **تقسیم و تعلق قدرت به یک یک افراد جامعه**» مطرح شد.

با فلسفه سومری بگویم یعنی "قدرت من، مکمل قدرت مای جامعه" به حساب آمد. گفته می شود « قدرت من ها، خالق قدرت مای جامعه» است.

به عبارت دیگر، کل قدرت، قدرت عمومی جامعه، در واقع ترکیب قدرت اجزاء، من های جامعه، است.

قدرت از عموم سرچشمه میگیرد و متعلق به عموم است. **قدرت من قدرت عمومی را تکمیل می کند .**

قدرت نه به شاه و رهبر و روحانی تعلق دارد و نه به حزب و احزاب. یا هر گروه دیگر. قدرت از تک تک افراد جامعه بر می خیزد و به همه افراد جامعه تعلق دارد، و باید در خدمت یک افراد جامعه هم باشد .

فرد نباید "قدرت" خود را در اختیار دیگری بگذارد. لازم است تا حد ممکن، خود مستقیماً، داوطلبانه و آزادانه، آنرا در تلاش مشخصی برای اداره ی امور جامعه ، در خدمت به خود و جامعه، به کار گیرد.

با تحقق "خود گردانی کار و امور" در جامعه، پاسخ نسبتاً درست مسایل سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، جمعی کشف می شود.

حالا که چنین نیست، آن قصه دیگری ست.